

بررسی مناقشه‌ی قره‌باغ از منظر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها

ابراهیم آقامحمدی*، علی همایون آقامیرلو**

چکیده

ارمنستان با تفسیر آزادانه از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها ولایت خودمختار ارمنی‌نشین قره‌باغ در جمهوری آذربایجان را به تصرف خود درآورده است. به‌رغم تلاش‌های صورت گرفته از سوی کشورها و نهادهای گوناگون هنوز طرفین بر سر این مسأله به توافق نرسیده‌اند. از این‌رو، پرسش این است که ارمنستان با تفسیر آزادانه از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها چگونه می‌تواند تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان را خدشه دار سازد؟ در پاسخ این مدعا مطرح می‌شود که به‌علت اهمیت پذیرش اصل تمامیت ارضی در حقوق بین‌الملل هرگونه اقدامی علیه آن مشروعیت ندارد. بنابراین مقاله‌ی حاضر با رویکرد حقوقی به این مسأله سیاسی - تاریخی تلاش دارد به بررسی حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و اصل تمامیت ارضی کشورها پرداخته و به این نتیجه رهنمون شده که به استناد پذیرش حاکمیت اصل تمامیت ارضی کشورها بر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در حقوق بین‌الملل، هرگونه اقدامی علیه این اصل مشروعیت نداشته و ارامنه‌ی ساکن قره‌باغ صرفاً می‌توانند از مقررات حقوق بین‌الملل برخوردار باشند.

واژه‌های کلیدی: مناقشه‌ی قره‌باغ، حق تعیین سرنوشت، حقوق بین‌الملل، ارمنستان، جمهوری آذربایجان.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک. (نویسنده مسئول) (e-aghahammadi@araku.ac.ir)

دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق عمومی. (homayonvahed@yahoo.com)

تاریخ دریافت ۹۵/۰۸/۰۵ تاریخ پذیرش ۹۵/۱۱/۰۲

مقدمه

پس از اعلام سیاست‌های اصلاح‌طلبانه‌ی میخائیل گورباچف،^۱ تحت عنوان «گلاسنوست»^۲ و «پروستریکا»،^۳ داشناک‌ها^۴ که سال‌ها در زیر پوشش سوسیالیسم، به فعالیت‌های خود ادامه داده بودند، برای جدایی قره‌باغ کوهستانی از جمهوری آذربایجان و الحاق آن به جمهوری ارمنستان، تلاش‌های خود را آغاز کردند طوری که سبب کشته شدن عده‌ی کثیری از مردم آذربایجان، اشغال بیش از ۲۰ درصد اراضی جمهوری آذربایجان و آواره شدن بیش از یک میلیون نفر از اهالی مناطق اشغال شده گردید. (سرداری‌نیا، ۱۳۸۴: ۵۱۱) لذا مناقشه بین دو کشور قفقاز جنوبی (ارمنستان و آذربایجان) در سال ۱۹۸۸ به دلیل آنچه ادعای ارضی ارمنستان بر خاک آذربایجان عنوان می‌شود، آغاز شد.

در کشمکش حملات ارمنستان به آذربایجان از سال ۱۹۹۳ بیست درصد از سرزمین‌هایی را که آذربایجانی‌ها متعلق به خود می‌دانند؛ یعنی قره‌باغ کوهستانی، همراه با هفت شهر و نواحی اطراف آن به اشغال ارتش ارمنستان درآمده است و دو طرف هنوز بر سر این مشکل به توافق نرسیده و ادعای مالکیت ارضی دارند. در سال ۱۹۹۴ طرفین به پیمان آتش بس دست یافتند. از آن زمان نیز گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا به ریاست مشترک روسیه، فرانسه و ایالات متحده در مسأله حل صلح‌آمیز مناقشه‌ی قره‌باغ میانجیگری می‌کنند که تا کنون فعالیت‌های آنها در این زمینه نتیجه‌ای در بر نداشته است و همچنین شورای امنیت سازمان ملل متحد تا کنون چهار قطعنامه به ترتیب به شماره‌های ۸۲۲، ۸۵۳، ۸۷۴ و ۸۸۴ و مجمع عمومی سازمان ملل نیز سه قطعنامه به شماره‌های ۴۸/۱۱۴، ۶۰/۲۸۵ و ۶۲/۲۴۳ در مورد آزادی قره‌باغ کوهستانی صادر نموده است. با این وصف سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که جایگاه اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به عنوان یکی از اصول حقوق بین‌الملل و مورد توجه سازمان ملل متحد در مناقشه‌ی قره‌باغ چیست؟ و عملکرد ارمنستان در این‌باره چگونه تفسیر می‌شود؟ برای پاسخ‌دادن بدین پرسش‌ها پس از بررسی مناقشه‌ی

1. Mikhail Gorbachev
2. Glasnost
3. perostrika
4. Dashnak

قره‌باغ و علل شکل‌گیری آن به حدود حق تعیین سرنوشت ملت‌ها پرداخته شده، سپس اسناد بین‌المللی و نگرش سازمان‌ها و قدرت‌های بزرگ درباره‌ی مناقشه‌ی قره‌باغ و عملکرد ارمنستان مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت نتیجه بررسی ارائه می‌گردد.

ریشه‌ها و علل شکل‌گیری بحران قره‌باغ

مناقشه‌ی قره‌باغ از سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ به دنبال بروز اختلافات قومی میان آذری‌ها و ارمنه در منطقه‌ی خودمختار قره‌باغ شکل گرفت. منطقه‌ی قره‌باغ که اکثریت جمعیت آن را در زمان بروز بحران ارمنه تشکیل می‌دادند، در چارچوب ساختار سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سابق به صورت یک منطقه‌ی خودمختار در جمهوری آذربایجان اداره می‌شد. بروز اختلافات قومی و در پی آن تلاش ارمنه‌ی قره‌باغ برای جدایی از جمهوری آذربایجان، بلافاصله پس از فروپاشی شوروی، منجر به بروز جنگ میان دو جمهوری تازه استقلال یافته‌ی آذربایجان و ارمنستان شد.

جمهوری ارمنستان با آغاز حملات گسترده به قلمرو آذربایجان در فوریه ۱۹۹۲م. با نقض مقررات حقوق بین‌الملل و حقوق بشردوستانه بین‌المللی موجب کشته و زخمی شدن شماری از مردم آذربایجان گردید. در نتیجه‌ی تجاوز ارتش ارمنستان به منطقه‌ی قره‌باغ و مناطق مجاور آن، ۲۰ درصد از قلمرو آذربایجان به اشغال ارمنستان درآمد و باعث آوارگی هزاران نفر از مردم این کشور از خانه و کاشانه خود شد. در ماه مه ۱۹۹۲ شهر «شوشا»^۱ و سپس شهر «لاچین»^۲ به تصرف نیروهای ارتش جمهوری ارمنستان درآمد. این درگیری‌ها از زمان «ابوالفضل ایلچی بی»^۳ سومین رئیس جمهوری آذربایجان، به یک جنگ تمام عیار تبدیل شد و در زمان وی بخشی از «کلبجر»^۴ و «آق دره»^۵ واقع در شمال قره‌باغ تحت اشغال نیروهای ارمنستانی قرار گرفت. در زمان تصدی «حیدر علی اف»^۶ چهارمین رئیس جمهور آذربایجان، نیروهای ارمنی علاوه بر در اختیار گرفتن قره‌باغ به

1. shusha

2. Lachin

3. Abulfazl Elchibey

4. Kalbajar

5. Ag Darreh

6. Heydar Aliyev

دیگر مناطق جنوبی جمهوری آذربایجان سرازیر شده و شهرهای «آغدام»^۱ و «فضولی»^۲ و «جبرائیل»^۳، «قبادلی»^۴ و «زنگلان»^۵ را تصرف کردند. درگیری قره‌باغ دو عامل درونی و بیرونی دارد:

عامل درونی آن از یک طرف منازعه‌ای است که در منطقه خودمختار قره‌باغ میان ارمنه و آذربایجانی‌ها وجود دارد: تضادی که در ماهیت این منطقه خودمختار مستتر بوده و زمینه را برای اثرگذاری عامل بیرونی در ایجاد منازعه فراهم ساخته است. (دیمیتری، ۱۳۷۱: ۳۱۳) بدین نحو که اگر یک اقلیت نژادی در همسایگی کشوری قرار گیرد که در همان نژاد اکثریت را تشکیل دهد احتمال منازعه و درگیری افزایش می‌یابد. از این جهت وضعیت ارمنه در منطقه‌ی خودمختار ناگورنو قره‌باغ مشابه وضعیت آلمان‌ها در لهستان، آلاسکا و سودتلند در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، وضعیت مسلمانان در کشمیر، سومالی‌ها در اتیوپی و صرب‌ها در کرواسی و بوسنی است.

در چنین وضعیتی به‌رغم احتمال درگیری، تجربه نشان داده است که این امر به خودی خود منجر به منازعه میان نژادها نشده و در موارد متعددی گروه‌های نژادی با وضعیت‌های مشابه در شرایط باثبات و مسالمت‌آمیزی برای زمان‌های طولانی همزیستی داشته‌اند. از سوی دیگر ذهنیت منفی تاریخی ارمنه که ترس از محاصره تاریخی یکصد سال گذشته، تأثیری خاص بر ذهنیت آنها گذارده و روانشناسی منحصر به فردی در آنها ایجاد کرده است به‌طوری‌که محاصره در میان دو قدرت بزرگ و رقیب و در مقاطعی نیز قربانی شدن، سرکوب‌های دوران عثمانی و به ویژه قتل عام‌ها و تبعیدهای اجباری در سال ۱۹۱۵ که توسط ترک‌ها به عمل آمد در کل تاریخ ارمنستان به خصوص تاریخ معاصر آن اثر جدی گذاشته و به نوعی وحشت و درون‌نگری را در اذهان ارمنه دامن زده است و از این جهت که ارمنه آذری‌ها را متحد ترک‌ها می‌دانند، با کوچکترین درگیری‌های کشتار سال ۱۹۱۵ در اذهان آنها زنده شده و عکس‌العمل به آذری‌ها در حقیقت عکس‌العمل به ترک‌ها است. (جی آرلن، ۱۳۶۱: ۵۰۵)

1. Agdam
2. Füzuli
3. Jabraeel
4. Qubadli
5. Zangelan

| بررسی مناقشه‌ی قره‌باغ از منظر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها | ۵

وضعیت منطقه‌ی خودمختار ناگورنو قره‌باغ به واسطه‌ی شماری عوامل بیرونی نیز شکل پیچیده‌ای به خود گرفت. این عوامل به احتمال بروز منازعه افزوده و در آغاز آن نیز سهم بودند. علت دیرپایی و تداوم بحران قره‌باغ، از همین وضعیت حکایت در واقع، عامل بیرونی مناقشه‌ی قره‌باغ علت دیر پای و تداوم آن بوده و پیوستگی و پیچیدگی این مناقشه، در نفس و ماهیت خود، مناقشه‌ای قومی با پیش زمینه‌های تاریخی و سیاسی است.

در مجموع پنج دسته علت را به عنوان عامل بیرونی به شرح ذیل می‌توان در به‌وجود آمدن مناقشه و طولانی شدن آن برشمرد که هر یک از این علل می‌تواند چارچوب ریشه‌ها را تبیین کند:

۱- تفکر غیر واقعی رهبران شوروی در مورد قومیت‌ها و فدرالیسم: فدرالیسم شوروی به سه دلیل از عهده پاسخگویی به مسائل قومی مجموعه ملیت‌های ساکن شوروی بر نمی‌آمد؛ اولاً این فدرالیسم داوطلبانه قوام نیافته بود. ثانیاً شکل‌گیری مفهوم دولت - ملت، در جمهوری‌ها مسیر طبیعی خود را طی نکرده بود و ثالثاً مرزهای قانونی با مرزهای فرهنگی مطابقت چندانی نداشت.

الف: فدرالیسم تحمیلی سال ۱۹۲۲ که در اجرای دومین مرحله طرح بلشویک‌ها^۱ راجع به ملیت‌ها بود، پس از پشت سر نهادن دوره‌ی تثبیت، انجام شد. (کارر، ۱۳۶۱: ۱۸)

ب: نظام شوروی، پروسه‌ی مفهوم دولت - ملت را به تأخیر انداخت. اگر مفهوم دولت - ملت، پروسه‌ی خود را به طور منطقی و حتی با قبول چالش‌های سیاسی، طی می‌کرد، ساختارها و نظام تشکیلاتی مبتنی بر اراده‌ی ملی می‌توانست پاسخ بسیاری از مسائل را بدهد. به دلیل دشواری شکل‌گیری این مفهوم، دولت‌های حاکم با بحران مشروعیت هم روبرو می‌باشند.

ج: تصورسازی رژیم شوروی از مفهوم ملت هم‌پای دولت با حق حاکمیت ملی اجازه می‌داد تا ملیت‌های کوچکتر که فاقد شرط‌های لازم برای اعمال حق حاکمیت ملی بودند، ولی ساختار حکومتی خود را داشتند، جمهوری‌های خودمختار خود را شکل بدهند. (ارفعی، ۱۳۷۱: ۱۶۹)

۲- رویکردهای منطقه‌ای متضاد آذری‌ها و ارمنه: آذربایجانی‌ها و ارمنه دارای رویکردهای سیاسی و فکری متفاوت و برداشت‌های کاملاً متمایز می‌باشند. از هنگامی که دو ملت پس از فروپاشی امپراطوری روسیه مجال هویت‌یابی مستقل سیاسی پیدا کردند، این رویکردهای متفاوت بیشتر جلوه گر شدند. تئوری اتصال که در اصل طرحی آمریکایی بود، در زمان حاکمیت جبهه‌ی خلق بسیار قابل حصول تعریف می‌شد. بر اساس این طرح حق دسترسی ارمنستان به مقداری از خاک آذربایجان این کشور را به قره‌باغ متصل می‌کند و حق مشابهی هم برای آذربایجان که با تصرف مقداری از خاک ارمنستان، این کشور به نخجوان متصل شود. (Maresca, 1994: 19) در قبال این طرح، هم آذری‌ها و هم ترک‌ها تمایل زیادی نشان می‌دادند. اما جهت‌گیری ارمنه با توجه به شرایط موجود و گذشته‌ی خود همراه با ترس بوده و تمایلی برای اجرای این طرح نشان ندادند.

۳- فقدان مشروعیت و مخدوش بودن مرزها در منطقه: فقدان مشروعیت و نامشخص بودن مرز بین ارمنستان و آذربایجان یکی از عوامل مهم اختلاف می‌باشد. این مرز در دهه‌ی ۱۹۲۰ بعد از انحلال ارمنستان و آذربایجان مستقل کشیده شد. لازم به ذکر است که در همان تاریخ این دو جمهوری بر سر سرزمین‌های متعدد، از جمله قره‌باغ، در حال جنگ بودند. از سوی دیگر، در منطقه‌ی خودمختار ناگورنو قره‌باغ ابهام کلی و عدم قطعیت مرزی در کنار مشخصات ویژه و متناقض دیگری قرار می‌گرفت؛ به طور مثال در حالی که این منطقه از نظر جغرافیایی تقریباً مجاور ارمنستان بوده، اما از طریق دهلیز باریکی از آن جمهوری جدا می‌شود. وضعیت مشابهی در مورد نخجوان وجود دارد که یک منطقه آذری‌نشین بوده و ارمنستان آن را از آذربایجان جدا نموده است.

۴- اعمال سیاست تبعیض‌آمیز علیه یکدیگر: مسأله‌ی تبعیض نژادی در منطقه موضوع بسیار پیچیده‌ای است، چرا که اتهامات، تکذیب‌ها، تهمت‌ها و اسطوره‌های زیادی حول این مسأله گرد آمده که تفکیک آنها از واقعیات بسیار مشکل می‌باشد. با توجه به شرایط زمان و مکان، ارمنه و آذربایجانی‌ها به هر طریق ممکن همدیگر را مورد تبعیض قرار می‌دادند، طوری که آذری‌ها و ارمنه همدیگر را شهروند درجه دو محسوب می‌نمودند.

۵ - رقابت قدرت‌های تأثیرگذار: موقعیت جغرافیایی قفقاز طی یک‌صدسال گذشته همیشه منبع جذب نیروهای سیاسی متعارض بوده و این نیروها از دریچه‌های متفاوتی به منطقه می‌نگریسته‌اند. در چنین شرایطی حاکمیت‌های موجود در منطقه، طبیعتاً به دلیل ضعف و عدم توان مقابله یا ابراز رأی مستقل که به بی‌طرفی بیانجامد، وارد قطب‌بندی ناشی از تقابل نیروهای درگیر می‌شوند. هر چه چالش سیاسی بر سر تبعات مناقشه افزون‌تر می‌شد، طرف‌های مناقشه هم به فراخور خود سعی در بهره‌برداری از آن به نفع خود می‌نمودند. این امر تا حدی پیشرفت کرده است که در واقع، صحنه‌ی مناقشه و رویارویی آرامنه و آذری‌ها، جای خود را به چالش سیاسی بین قدرت‌های خواهان شکل دهی به سیمای منطقه داده است. امروز برقراری صلح، دیگر به هیچ وجه به طرف‌های درگیر بستگی ندارد، بلکه به میانجی‌گران بستگی دارد. به عبارتی جنگ اکنون از میدان نبرد به میدان مبارزه میانجی‌گران نقل مکان کرده است. (روزنامه ابرار، ۱۳۷۳، شماره ۱۶۷۳: ۱۶)

حق تعیین سرنوشت در اسناد بین‌المللی

از نگاه تاریخی دخالت عموم افراد جامعه در تعیین سرنوشت خود در قالب آرای عمومی، سابقه‌ی چندان طولانی‌ای ندارد و اگر چه الگوی حاکمیت مردم‌سالاری (دموکراسی) از زمان افلاطون در فلسفه‌ی سیاسی یونان و به طور کلی در اندیشه‌ی سیاسی بشریت مطرح بوده، اما این الگو تا اوایل قرن بیستم با گذار از دوران‌های متفاوت همراه بوده و نظام‌های مردم‌سالار گوناگونی را به تدریج پرورانده است. یکی از بنیادی‌ترین حقوق اقوام و ملل، حق تعیین سرنوشت است که اندیشه‌های جدید، این حق را به انسان می‌دهد تا خود درباره‌ی سرنوشت و مصلحت خویش تصمیم گرفته و شیوه‌ی زندگانی و حتی نظام سیاسی خود را تعیین کند. حق مشارکت در حکومت و تعیین سرنوشت، در ماده‌ی ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، مواد ۲۰، ۲۴، ۳۱، ۳۴ و ۳۸ اعلامیه‌ی آمریکایی حقوق بشر، بندهای الف، ب و ج ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۳ پروتکل اول کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، ماده ۱۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، بندهای اول و دوم از ماده ۲۳ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، و مواد ۱۳ (بندهای اول و دوم)، ۲۷ (بند اول) و ۲۹ منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها

قابل مطالعه و بررسی است. (Mcwhinney, 1960)

در سال ۱۹۶۰ اعلامیه‌ی مهمی در زمینه‌ی اعطای استقلال به مستعمرات به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسیده و ماده ۲۵ این اعلامیه بر این فلسفه استوار است که تحت انقیاد و تسلط بیگانه قرار گرفتن، به نوعی انکار حقوق اساسی بشر و مخالف منشور ملل متحد است. این اعلامیه مقرر داشت که همه ملت‌ها حق دارند، از حق خودمختاری برخوردار باشند و حق دارند که آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین نموده، به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش ادامه دهند. (آقایی، ۱۳۷۶: ۲۸) نتیجه‌ی اهتمام جامعه‌ی بین‌الملل به مسأله حق تعیین سرنوشت این بود که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۷ حدود ۷۵ کشور به استقلال رسیدند.

اجرای میثاق‌ها در زمینه‌ی حق تعیین سرنوشت داخلی، چندان موفق نبوده و بررسی‌های کمیته حقوق بشر در رابطه با آپارتاید نامیبیا و فلسطین، بیشتر متوجه برخورد دولت‌ها بوده و کمتر به مردم این مناطق پرداخته است. (ترنبر، ۱۳۷۹: ۷۱-۶۹) پس از پایان جنگ سرد این ایده محرز گردید که حق تعیین سرنوشت دیگر تنها به مردم سرزمین‌های اشغالی و مستعمره تعلق ندارد، بلکه این حق مربوط به مردم در همه‌ی کشورهای مستقل است. البته پذیرش این موضوع نیز ابهاماتی را به دنبال داشت، اینکه منظور از مردم چیست، آیا گروه‌های اقلیت نیز که یک گروه جمعیتی هستند که بر مبنای محورهای همچون زبان و مذهب و یا تاریخ و فرهنگ مشترک خود را به عنوان یک عنصر جمعیتی شناسایی کرده‌اند، می‌توانند به حق تعیین سرنوشت استناد نمایند یا خیر؟ و در صورتی که امکان استفاده آنها از این حق وجود دارد برای چه مقاصدی می‌توانند به حق یاد شده استناد نمایند؟ همچنین اگر اقلیتها امکان توسل به حق تعیین سرنوشت را ندارند، چگونه می‌توانند از این حق بهره‌مند گردند؟

در دوران پس از جنگ سرد این موضوع مشخص گردیده که حق تعیین سرنوشت متعلق به تمام مردم یک سرزمین بوده و گروه‌های مذهبی، قومی یا ملی در درون یک کشور نمی‌توانند به تنهایی از این حق استفاده نمایند. بلکه این حق به وسیله‌ی تمام مردم یک سرزمین قابل اعمال است. گروه‌های مذهبی، قومی یا ملی نیز در کنار سایر مردم یک سرزمین می‌توانند از این حق بهره‌مند شده و آن را اعمال نمایند. بر این اساس یک گروه قومی یا ملی درون یک کشور حقیقی برای کسب استقلال یا تعیین نظام

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به طور مستقل و جدا از سایر بخش‌های جمعیت یک کشور ندارد. در اینجا باز دو ابهام به وجود می‌آید: مردم به چه ترتیبی می‌توانند حق تعیین سرنوشت خود را اعمال نمایند؟ اکثریت مردمی که حق تعیین سرنوشت متعلق به آنهاست چه وظیفه و تکلیفی در مقابل اقلیت همان مردم دارند؟ به بیان دیگر اگر چه حق تعیین سرنوشت متعلق به همه‌ی مردم یک کشور است ولی آیا اقلیت‌های آن کشور نیز از حقوق برخوردار هستند یا نه؟ درباره‌ی این ابهامات نیز باید گفت که در وهله اول، حق مردم یک سرزمین مستقل برای تعیین سرنوشت خود بر خلاف حقی که مردم سرزمین‌های مستعمره یا در اشغال برای استقلال دارند، دارای یک ماهیت مستمر و دائمی بوده و با یک بار اعمال از بین نمی‌رود و به معنای حق مردم برای انتخاب نظام سیاسی‌شان و مشارکت در زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. اما حقوق اقلیتها نیز در پرتو حق تعیین سرنوشت، بدین معناست که آنها در کنار سایر مردم کشورشان حق دارند در تعیین دولتی دموکراتیک که از همه مردم نمایندگی کند نقشی بر مبنای جمعیتشان ایفاء کرده و در تصمیم‌گیری‌های دولتی نیز دخالت داشته باشند. همچنین جنبه‌ی دیگری از حق اقلیتها نیز در زمینه تعیین سرنوشتشان به معنای حق آنها برای پاسداری از هویت و فرهنگشان است.

اقلیت‌ها بر مبنای اسنادی همچون ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ و اعلامیه‌ی حقوق اقلیتها «افراد متعلق به اقلیت‌های ملی، قومی، مذهبی، زبانی» مصوب سال ۱۹۹۲ دارای حقوق گسترده‌ای برای حفظ هویت فرهنگی‌شان هستند، با این حال هیچ حقی برای جدایی‌خواهی یک گروه ملی، قومی یا مذهبی وجود ندارد. این گروه‌ها نه تنها از چنین حقی برخوردار نیستند، بلکه باید مطالبات مشروعشان را که در چهارچوب حق تعیین سرنوشت مورد شناسایی قرار گرفته است، یعنی حقی که برای مشارکت در زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور دارند و حقی را که در راستای حفظ هویت فرهنگی‌شان از آن بهره‌مند هستند، با پایبندی به اصل تمامیت ارضی کشور متبوعشان تعقیب نمایند.

رویه عملی نیز در جهان معاصر دلیلی بر بی‌اعتبار بودن استناد به اصل حق تعیین سرنوشت برای جدایی‌خواهی است؛ برای نمونه منطقه‌ی کبک^۱ کانادا و جمهوری

1. quebec

تاتارستان روسیه مصداقی از بی‌اعتباری استناد به اصل حق تعیین سرنوشت برای جدایی‌خواهی به شمار می‌روند. این در حالی است که موارد تجزیه کشورها در دو دهه اخیر همچون تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی نیز بدون استناد به اصل حق تعیین سرنوشت صورت گرفته است.

در حقیقت رویه حقوق بین‌الملل نسبت به موضوع بهره‌مندی گروه‌های اقلیت از اصل حق تعیین سرنوشت بدین گونه بوده که این حق در چهارچوب حقوق بشر و به ویژه مواد ۲۷ و ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. در این راستا بر ممنوعیت تجزیه‌طلبی تأکید شده و حقوق اقلیتها از دیدگاه پیشبرد احترام به حقوق بشر مورد اهتمام قرار می‌گیرد. (بهمنی قاجار، ۱۳۸۸: ۹۲) کاربرد حق تعیین سرنوشت در عمل دشوارتر از آن چیزی است که در تئوری به نظر می‌آید. این مفهوم به رغم رواجش، آنچنان هم مضمون حقوقی آشکاری نداشته و پذیرش و کاربرد این اصل از بسیاری جهات حائز محدودیت‌هایی است. به خصوص اصل مزبور فاقد استحکامی است که اصول دیگری همچون اصل عدم توسل به زور یا اصل برابری حاکمیت‌ها یا اصل عدم مداخله از آن برخوردارند و چنانکه ذکر شد موقعیت حقوقی این اصل تا مدت‌ها مورد تردید بود. حتی از نظر بسیاری از کارشناسان چالش عمده بر سر راه طرح این حق، مفهوم نظم سنتی بین‌المللی است که مبتنی بر چهار اصل تمامیت ارضی، حاکمیت دولت، ممنوعیت توسل به زور و ممنوعیت مداخله در امور داخلی دیگر دولتها می‌باشد.

صرف نظر از تعاریف و مفاهیم، ملل متعدد تا کنون در مورد حق تعیین سرنوشت عملکرد شفافی، یکدست، خالی از ابهام و تأثیرگذاری نداشته‌اند. پیوند فراگیر با استعمارگری، حقوق برابر و توسعه‌ی فرهنگی اساساً هرگونه معنای عملی را از آن اصطلاح گرفته است هر چند مسائل مربوط به تعریف باقی است. همچنین کشورها و دولت‌ها تا کنون فقط خواسته‌اند در خصوص حق تعیین سرنوشت در چارچوب منافع خود پاسخ گویند تا مطابق با اصول حقوقی. (حسین‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۳) همچنین به نظر می‌رسد که در حوزه استفاده از زور، اصل تعیین سرنوشت دارای تأثیر دو سویه است. از یک‌سو، این اصل یک مانع کلی در برابر زور گسترانیده است، این اصل موجب منع توسل به زور دولتها علیه گروه‌های نژادی حاضر در سرزمینشان شده است؛ آنها که

دسترسی برابر و بالسویه‌شان در حکومت نفی شده است. از سوی دیگر، ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر به مسأله محدودیت حق‌های مکرر در اعلامیه پرداخته است. بر اساس بند دوم این ماده، افراد در اجرای حقوق و آزادی‌های خود تنها تابع محدودیتهایی هستند که به وسیله‌ی قانون و در جهت تضمین و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران مقرر شده است.

به علاوه حقوق و آزادیهای افراد به مقتضای همین ماده مقید و محدود به مقتضیات اخلاق حسنه، نظم عمومی و رفاه همگانی هستند. نکته‌ی قابل توجه در این ماده، آن است که این محدودیت‌ها الزاماً باید توسط قانون پیش‌بینی شوند. آن هم قانونی که در یک نظام دموکراتیک و مردم‌سالار وضع شده است. با این حال، قید وضع قانون در نظام دموکراتیک و مردم‌سالار تا حدودی برای رفع نگرانی احتمال سوء استفاده پیش‌بینی شده است. حتی در نظام‌های دموکراتیک، در صورتی که ملاک و معیار وضع قانون، منافع عمومی باشد که در منافع اکثریت متجلی است، امکان قربانی شدن حقوق اقلیت به نفع اکثریت وجود دارد.

ابزارها و مکانیسم‌های به کرسی نشاندن این حقوق، به ویژه توسل به زور که تنها در صورت زیر پا گذاشتن موازین بین‌المللی زیر پا گذاشته می‌شود، سلاح‌های کندی بیش نیستند. آن اقدامات متقابل، اما غیر قانونی که یک سوژه بین‌المللی (مثل یک خلق) در پی زیر پا گذاشتن حقوق بین‌المللی‌اش انجام می‌دهد، به صورت فزاینده‌ای مشمول محدودیت‌هایی می‌باشند. از خیلی پیش ضرورت رعایت اصل تعادل و تناسب میان زیر پا گذاشتن اولیه حقوق بین‌الملل از یک سو و اقدامات متقابل از سویی دیگر و به ویژه ممنوعیت کاربرد راه‌های نظامی به دلیل تاریخ معاصر حقوق بین‌الملل معتبر مانده است. (سید فاطمی، ۱۳۸۲: ۱۳۵-۱۳۴)

قواعد و اصول قابل اجرا در مناقشه‌ی قره‌باغ

اصول بنیادین حل مناقشه‌ی قره‌باغ در واقع اصولی هستند که در ۲۹ نوامبر سال ۲۰۰۷ میلادی در شهر مادرید به توافق رؤسای جمهور ارمنستان و آذربایجان رسیده است. گرچه در طی حدود پنج سال گذشته و با توجه به مذاکرات متعدد انجام گرفته میان مقامات اعم از رؤسای جمهور و وزرای خارجه‌ی دو کشور در این اصول اصلاحات

چندی ایجاد شد اما آنچه واضح است، کلیت این اصول همچنان به قوت خود باقی است. اصول بنیادین یا اصول مادری در برگیرنده‌ی شش اصل کلی به شرح ذیل است که مسیر رسیدن به توافقنامه‌ی صلح را مشخص می‌کند:

اصل اول: تأکید دارد که رژیم حقوقی قره‌باغ بر اساس همه پرسسی (پله بیسیت)^۱ آزاد و عادلانه با حضور کلیه ساکنان منطقه تعیین خواهد شد. در این اصل تأکید شده است که منظور از ساکنان قره‌باغ بافت جمعیتی این منطقه تا پیش از آغاز جنگ در سال ۱۹۸۸ است که در برگیرنده کلیه قومیت‌های ساکن در منطقه است.

اصل دوم: شیوه اداره‌ی منطقه تا تعیین رژیم حقوقی را مشخص می‌کند. بر اساس این اصل ساکنان این منطقه دارای اختیارات وسیع بوده و حق دارند برای اداره این منطقه مقاماتی را برای انجام امور اجرایی، قانونگذاری و قضایی انتخاب کنند و این مقامات می‌توانند در مجامع بین‌المللی که نیاز به شناسایی رسمی استقلال این منطقه نیست حضور داشته باشند. همچنین مقامات منطقه به عنوان ناظر در مذاکراتی که در چارچوب سازمان امنیت و همکاری اروپا در رابطه با قره‌باغ انجام می‌گیرد حضور داشته و قادر به دریافت کمک‌های بین‌المللی خواهند بود.

اصل سوم: در برگیرنده‌ی موضوع خروج نیروهای ارمنی از مناطق پیرامون قره‌باغ است. در بندهای سه‌گانه این اصل عنوان شده که نیروهای ارمنی از منطقه کلبجر خارج شده و تنها نیروهای محدودی در منطقه‌ای که توسط کمیسیون انتقالی بین‌المللی تعیین خواهد شد تا امضای توافقنامه نهایی صلح استقرار خواهند یافت. کنترل منطقه کلبجر توسط کمیسیون انتقالی بین‌المللی و با حضور نمایندگان ارمنستان و آذربایجان انجام می‌گیرد. ساکنان آذری منطقه کلبجر تنها پس از امضای توافقنامه نهایی صلح به خانه‌های خود باز خواهند گشت.

اصل چهارم: از اصول بنیادین حل مناقشه‌ی قره‌باغ مربوط به دالان ارتباطی میان ارمنستان و قره‌باغ است. این اصل تأکید دارد که تا امضای توافقنامه نهایی دالان موجود وضعیت کنونی خود را حفظ خواهد کرد. وضعیت نهایی دالان نیز پس از امضای توافقنامه و با توجه به رژیم حقوقی قره‌باغ تعیین خواهد شد.

اصل پنجم: تأکید دارد که کلیه‌ی آوارگان و ساکنان سابق منطقه پس از تأیید امنیت

1. plebiscite

منطقه از سوی کمیسر امور آوارگان سازمان ملل دارای حق بازگشت داوطلبانه خواهند بود. کلیه‌ی آوارگانی که به موطن اصلی خود باز می‌گردند بدون هیچ تبعیضی دارای حقوق و آزادی‌های بنیادین بوده و طرفین با هدف کاهش تنش‌های موجود موظف به همکاری برای رفع مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ساکنان ارمنی و آذری منطقه هستند.

اصل ششم: عملیات صلح بانی در منطقه را مد نظر داشته و تأکید دارد تا پیش از امضای توافقنامه نهایی صلح و در جهت حفظ امنیت در منطقه نیروهای حافظ صلح بین‌المللی در منطقه استقرار خواهند یافت. مشارکت در عملیات صلح بانی و تأمین نیروهای آن جنبه داوطلبانه داشته و هر کدام از طرفین در خصوص پیشنهادات طرف مقابل برای ترکیب این نیروها دارای حق وتو است. در واقع اصول بنیادین یا اصول مادرید سعی در بازگردان وضعیت به شرایط سال ۱۹۸۸ میلادی دارند که بیشتر به نفع جمهوری آذربایجان است که علیرغم پذیرفتن شکست در جنگ قره‌باغ که حاصلی جز از دست دادن حاکمیت بر منطقه‌ی قره‌باغ و ۲۰ درصد از اراضی پیرامون این منطقه برای این کشور نداشته است.

([http://www.sedaghatnews.ir.page/printablenews-11805.htm\(1391/05/18\)](http://www.sedaghatnews.ir.page/printablenews-11805.htm(1391/05/18)))

واکنش‌های سازمان‌های بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ نسبت به مناقشه‌ی قره‌باغ

مؤثرترین شیوه اعمال قدرت سازمان ملل در تحولات بین‌المللی، قطعنامه‌های شورای امنیت هستند. نخستین قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل در قبال بحران قره‌باغ، در ۳۰ آوریل ۱۹۹۳ به شماره ۸۲۲ صادر شد. در این قطعنامه از دو طرف خواسته شد ضمن آتش‌بس نسبت به رعایت حقوق شهروندان غیر نظامی اقدام نموده و با احترام به تمامیت ارضی، در چارچوب گروه مینسک کنفرانس امنیت و همکاری اروپا، مسائل خود را حل و فصل نمایند. دومین قطعنامه شورای امنیت در ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۳ به شماره ۸۵۳ صادر شد. این قطعنامه بر اساس گزارش دبیر گروه مینسک صادر و طی آن با ابراز نگرانی از درگیری و تنش بین جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان از دو طرف خواسته شد ضمن آتش‌بس نسبت به رعایت مفاد قطعنامه ۸۲۲ در مورد حقوق شهروندان اقدام نمایند. در این قطعنامه مقرر شده بود تا نیروهای اشغالگر از مناطق اشغالی (آغدام)

خارج و همچنین کشورهای دیگر از هر گونه ارسال اسلحه و کمک‌های نظامی به طرفین به شدت پرهیز نمایند. سومین قطعنامه به شماره ۸۷۴ در تاریخ ۱۴ اکتبر سال ۱۳۹۳ صادر شد که در این قطعنامه با اشاره به مذاکرات مقامات عالی‌رتبه دو جمهوری در ۴ اکتبر در مسکو، اظهار امیدواری شده بود که طرفین اقدامات سازنده خود را برای برقراری صلح و پایان درگیری ادامه دهند. علاوه بر این از دو طرف خواسته شد آتش‌بس دائمی حاصل از نتایج مساعدت‌های روسیه و گروه مینسک را رعایت نمایند. در قطعنامه چهارم به شماره ۸۸۴ که در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۹۳ صادر شد بار دیگر از طرفین خواسته شد به مذاکرات خود ادامه دهند و از نیروهای اشغالگر خواسته شد تا نسبت به تخلیه اراضی «زنگلان» و «گورادیز» اقدام نمایند.

(<http://www.caspianstudies.com/article/karabakh.htm> (1391/05/27))

در تمام این قطعنامه‌ها از نیروهای اشغالگر بدون ذکر نام آنها یاد شده و ارمنستان صراحتاً به عنوان متجاوز معرفی نگردیده و این نوع قطعنامه‌ها اصولاً هیچ تأثیری در روند جنگ نداشته است. اگر شورای امنیت به موقع اقدام می‌کرد و نیروهای پاسدار صلح خود را به موقع در ناحیه درگیر مستقر می‌کرد، جنگ قره‌باغ با تلفات کمتری همراه می‌شد. می‌توان گفت سازمان ملل در واقع کار اصلی را در بازگشت صلح به سازمانهای منطقه‌ای به خصوص کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا و گروه مینسک واگذار کرد.

دولت‌های اروپایی در نگاه خود قفقاز را بخشی از اروپا یا همسایه بلافصل اروپا می‌دانند. به همین دلیل از ابتدای فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای اروپایی به دنبال جذب کشورهای قفقاز در میان خود بوده‌اند. به طور کلی هر گونه بی‌ثباتی در قفقاز در نظر اروپائیان بر امنیت اروپا تأثیر می‌گذارد. اروپائیان خود معتقدند که در جمهوری آذربایجان چیزی به نام مشارکت مردم یا دخالت احزاب در ساخت قدرت وجود ندارد و دولت‌های اروپایی در قالب سازمان امنیت و همکاری اروپا و اتحادیه اروپایی در این بحران عمل نموده‌اند.

مهمترین میانجی بین دو کشور در طول سالهای منازعه، گروه موسوم به «مینسک» است. این گروه برخاسته از ابتکار سازمان امنیت و همکاری اروپا و دارای سه عضو اصلی شامل نمایندگان روسیه، فرانسه و آمریکا است. شورای امنیت ملل متحد پس از

صدور چهار قطعنامه در سالهای نخستین مناقشه با شناسایی گروه مینسک به عنوان میانجی، ادامه کار حل مناقشه را به این گروه سپرد. (واحدناوان، ۱۳۸۱)

گروه مینسک از سال ۱۹۹۲ تشکیل شد و در سال ۱۹۹۴ توانست میان دو طرف آتش‌بس ایجاد کند، اما به دلیل اصرار ایروان و باکو بر مواضع خود این مناقشه تا کنون به صلح نرسیده است. نمایندگان آمریکا که به عنوان یکی از رؤسای گروه مینسک فعالیت‌های مربوط به حل و فصل بحران قره‌باغ را پیگیری نموده‌اند، در راستای تلاش‌های متنوع خود توانسته‌اند در هر دو کشور، گروه‌های غیر دولتی طرفدار صلح را تجهیز نموده و از این طریق فشار بر دو حکومت را افزایش دهند. (کولایی، ۱۳۷۸: ۱۵)

از جمله در سال ۱۹۹۶ در لیسبون با میانجیگری گروه مینسک، مذاکرات به شناسایی تمامیت ارضی دو کشور، بالاترین حد خودمختاری برای منطقه‌ی قره‌باغ در داخل آذربایجان و تضمین امنیت برای قره‌باغ و مردم ارمنی‌نشین آن خاتمه یافت، اما این موارد در عمل محقق نگردید. در سال ۱۹۹۷ نیز مذاکرات دیگری با نظارت گروه مینسک برای عقب‌نشینی تمام نیروها، بازگشت پناهندگان و موضوع وضعیت سیاسی و حقوقی قره‌باغ انجام گردید که باز هم به نتیجه نرسید.

در سال ۱۹۹۸ گروه مینسک پیشنهاد کرد که به قره‌باغ وضعیت مشترک داده شود؛ بدان معنی که مابقی خاک آذربایجان و قره‌باغ در کنفدراسیون مشترکی با یکدیگر هستند، اما در حقیقت دو واحد سیاسی مجزا از یکدیگر که هم عرض یکدیگرند، می‌باشند. ارمنستان این پیشنهاد را پذیرفت، اما آذربایجان این پیشنهاد را به دلیل آنکه مانع اعاده‌ی تمامیت ارضی آذربایجان بوده و به حالت فعلی قره‌باغ مشروعیت می‌بخشید، رد کرد.

اتحادیه اروپایی نیز بارها خواستار تلاش کشورها برای حل و فصل بحران و بازگشت صلح و آرامش به این منطقه شد. از سوی دیگر اتحادیه اروپایی و سازمان امنیت و همکاری اروپا برای سرعت بخشیدن به کسب درآمد از سرمایه‌هایی که در قفقاز و در بخش‌های اقتصادی این منطقه انجام داده‌اند، خواستار ایجاد محیطی امن برای سرمایه‌های خود بوده‌اند. (امیر احمدیان ۱۳۷۸: ۳۹-۳۷) با فعال شدن اتحادیه اروپایی و غرب در قفقاز، گسترش ناتو به شرق، و عضویت جمهوری‌های قفقاز در طرح مشارکت برای صلح ناتو، از میزان نفوذ روسیه کاسته شد.

(امیراحمدیان، ۱۳۷۸: ۲۹)

آمریکا در رقابت با روسیه و اروپا مایل است که در حوزه‌ی قفقاز نفوذ دائمی داشته باشد. این موضوع به دو سیاست کلان آمریکا بر می‌گردد: اولاً سیاست نفوذ در نقاط اصلی جهان برای حفظ منافع ملی آمریکا که گسترش ناتو به شرق را نیز توجیه نموده و دو کشور آذربایجان و ارمنستان عضو پروژه مشارکت برای صلح در ناتو و هر دو خواستار عضویت در ناتو هستند؛ ثانیاً سیاست‌های انرژی آمریکا که به دنبال راهی جهت استفاده از منابع متنوع نفتی است. از همین رو خطوط انتقال انرژی دریای خزر از دغدغه‌های مهم آمریکا است. در چنین موقعیتی، وجود بحران قره‌باغ عامل بازدارنده‌ای است که علاوه بر ناامن بودن کل منطقه برای سرمایه‌گذاری‌های کلان، هزینه انتقال نفت و گاز را نیز تا حد زیادی افزایش می‌دهد. آذربایجان تمایل دارد ایالات متحده آمریکا بر ارمنستان فشار وارد آورد و نیروهای آن کشور را به خروج از مناطق اشغالی وادار سازد. اما هم‌پیمانی ارمنستان با روسیه، تعداد قابل توجه آرامنه در کشورهای چون آمریکا و فرانسه و وجود افراد صاحب نفوذ در میان آنان و همچنین وجود لابی‌های قدرتمند آرامنه در ایالات متحده باعث شده است آذربایجان نتواند به سادگی به اهداف خود در این زمینه برسد. (امیراحمدیان، ۱۳۷۸: ۴۳-۴۱)

از ابتدای بحران قره‌باغ، روسیه نقش مهمی داشته است. هرچند جمهوری آذربایجان طی سالهای پس از استقلال رابطه چندان خوبی با روسیه نداشته، اما ارمنستان به توافق‌های اساسی با روسیه رسیده و بین این دو کشور پیوندهای امنیتی برقرار شده است. برخی از میانجی‌گران اظهار می‌دارند که در دوره‌ی جنگ هرگاه وضعیت کمی آرام می‌شد و فرصت مذاکره فراهم می‌آمد از پادگان‌های متعلق به روسیه توپ یا موشکی به هر دو طرف شلیک می‌گردید و مجدداً موقعیت را به تشنج می‌کشید. البته مقامات روسیه این ادعا را تکذیب می‌کنند و مدعی هستند روسیه از حالت نه جنگ و نه صلح در جنوب قفقاز متضرر می‌گردد.

روسیه در دوران ریاست جمهوری پوتین (دوره اسبق) کوشید ضمن حفظ روابط استراتژیک با ارمنستان، روابط جدیدی را با آذربایجان تعریف نماید. این موضوع باعث شد ایروان دیالوگ جدید روسیه با آذربایجان را با حساسیت دنبال کند. (هرتزیگ، ۱۳۷۵: ۲۰۴-۲۰۳)

نتیجه

با توجه به اینکه پس از جنگ جهانی دوم، حقوق بشر و ممنوعیت تجاوز و توسل به زور با محوریت صلح و امنیت بین‌المللی صراحتاً در ماده ۱ منشور ملل متحد به عنوان مهم‌ترین اهداف سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شدند، بنابراین تجاوز ارمنستان به قلمرو آذربایجان و اقدام به نقض‌های جدی و مکرر قواعد و مقررات بین‌المللی، عکس‌العمل جدی جامعه بین‌المللی را به دنبال داشته است. با بررسی تطبیقی موارد مذکور می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که:

الف: اهالی منطقه‌ی قره‌باغ اگرچه حق دارند به طور کامل از مقررات حقوق بین‌الملل بشر از جمله حق خودمختاری و تعیین سرنوشت خویش در چارچوب مرزهای آذربایجان برخوردار باشند، اما طبق حقوق بین‌الملل هیچ حق قابل اجرایی مبنی بر جدایی از کشور مستقل آذربایجان وجود ندارد.

ب: اقدامات ارمنستان در اعمال کنترل و تسلط بر قره‌باغ پس از استقلال آذربایجان برابر با اقدامات تجزیه‌طلبانه است و اصل ثبات مرزها را نقض کرده است که باید در چارچوب نظام حقوقی داخلی آذربایجان در مورد آن تصمیم‌گیری شود.

ج: اقدامات ارمنستان از جمله توسل به زور علیه آذربایجان، نقض اساسی احترام به تمامیت ارضی دولت‌ها و دیگر اصول مرتبط حقوق بین‌الملل از قبیل ممنوعیت توسل به زور بود.

فهرست منابع و مآخذ

- آقایی، بهمن (۱۳۷۶). فرهنگ حقوق بشر، تهران: انتشارات گنج دانش.
- ارفعی، عالیبه (۱۳۷۱). «قضیه ناگورنو قره‌باغ»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول، شماره دوم.
- امیر احمدیان، بهرام (۱۳۷۸). «روند تحولات در بحران قره‌باغ»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره بیست و هشتم، زمستان.
- بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۸). «چگونگی اعمال حق تعیین سرنوشت»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره دویست و شصت و یکم و دوم. خرداد و تیر.
- ترنبر، پاتریک (۱۳۷۹). حقوق بین‌الملل و حقوق اقلیت‌ها، ترجمه آزیتا شمشادی و علی‌اکبر آقایی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سرداری‌نیا، صمد (۱۳۸۴). قره‌باغ در گذر تاریخ، تبریز: انتشارات نداشمس.
- جی آرلن، مایکل (۱۳۶۱). سفر به آزادات، ترجمه پروانه ستاری، تهران: انتشارات آبی.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۹). حق تعیین سرنوشت، وبلاگ شخصی محمد حسین‌زاده، بخش دوم، اسفند.
- دیمیتری، فورمن (۱۳۷۱). «تحول منازعه قره‌باغ»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دوم، شماره چهارم.
- روزنامه ابرار، شماره ۱۶۷۳، ۱۳۷۳/۵/۲۵.
- سید فاطمی، سیدمحمد قاری (۱۳۸۲). «حق تعیین سرنوشت و مسأله نظارت بر انتخابات»، مجله مدرس علوم انسانی، شماره سی و یکم، زمستان.
- کارر، دانکوس (۱۳۶۱). امپراتوری گسسته، ترجمه غلامعلی سیار، تهران: انتشارات نشر نو.
- کولایی، الهه (۱۳۷۸). «ایران، ارمنستان و روسیه عوامل توسعه روابط»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره بیست و ششم، تابستان.
- کیوانفر، شهرام (۱۳۹۰). اعلامیه جهانی حقوق بشر، تهران: کندر.
- واحد ناوان، عارف (۱۳۸۱). «ناقوس جنگ در کشمیر قفقاز»، روزنامه همشهری، ۱۳۸۱/۵/۲۴.
- هرتزیک، ادموند (۱۳۷۵). «سیاست خارجی ارمنستان و جمهوری آذربایجان»، ترجمه پرستو نعمت‌الهی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره سیزدهم، بهار.
- هرتزیک، ادموند (۱۳۹۴). منشور ملل متحد، تهران: مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد.
- <http://www.caspianstudies.com/article/karabakh.htm> (1391/05/27)
- <http://www.sedaghatnews.ir/page/printablenews-11805.htm> (1391/05/18)
- Maresca, John J (1994). Agony of indifference in nagorno karabakh. The Christian science monitor. june 27.
- Mewhinney, Edward (1960). declaration on the granting of independence to colonial countries and people. new work. 14 dec .A/RES/1514 (×v).